

The rule of Mafarugh and Mustanef and its role in esoteric interpreting, understanding and reconciling the divine verses (from Abdul Karim Shahrastani's point of view)

(Received: 2024/04/19 Accepted: 2024/08/05)

Saeed Rahimian¹

Abstract

Shahrastani, Author of Milal and Nahal, in his commentary called Mufatih al-Asrar and Masabih al-Anwar, put forward several rules, including the rule of mafarugh and mustanaf, order, contradiction, etc as keys of Tawil and esoteric interpreting of Quran. From his point of view, not paying attention to some of the aforementioned rules can be the basis for the idea of conflict and inconsistency between Quranic verses such as the verses that suggest predestination or delegation and freewill, or the verses that encourage the transmission of religion, and the verses that despair of the faith of the infidels, etc.

But from his point of view, the reconciliation between these two types of the verses is obtained when the rule of mafarugh and mustanaf is paid attention to. In this way, the audience of the Qur'an understands that there are two groups of verses that seem to have conflicting meanings; one of them discusses the perspective of time-space, humanistic, mondial, causal, appearance, erasing and establishing Divine tablet, duty and Shari'ah (Hukm Mustanaf) and the other Divine view, transtemporal, the Divine causal, the interior, the Basic Divine of the Book, destiny and the resurrection (Hukm Mafrogh).

Both views are correct, each in its own place. In this article, the origin, dimensions, importance and basics of the rule and examples of its application are discussed, including in the case of Musa (pbuh) and Khizr

Keywords: Shahrastani, Mufatih al-Asrar, Tawil, Mafrogh, Mostanef

1) full professor of the Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Islamic Studies, Shiraz University. sd.rahimian@gmail.com



قاعده مفروغ و مستانف و نقش آن در تاویل و فهم و جمع بندی آیات الهی

(از منظر عبدالکریم شهرستانی)

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۱۵)

سعید رحیمیان^۱

چکیده

شهرستانی، صاحب ملل و نحل در تفسیر خود به نام مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار چند قاعده از جمله قاعده ی مفروغ و مستانف، تشخیص خاص، ترتب، تضاد و... را به عنوان مفاتیح و کلیدهایی برای فهم معانی قرآنی و تاویل صحیح آن مطرح می‌کند. از دیدگاه او عدم توجه به برخی از قواعد مزبور می‌تواند زمینه ساز پندار تعارض و ناسازگاری بین آیات قرآنی مانند آیات موهم جبر یا موهم تفویض یا آیات مشوق به ابلاغ دین و آیات یاس از ایمان کفار و.. باشد. اما از دیدگاه او، وجه جمع بین این دو سنخ از آیات هنگامی بدست می‌آید که به قاعده مفروغ و مستانف توجه شود. بدینسان مخاطب قرآن درک می‌کند که از دو دسته آیاتی که بظاهر مفاد متضاد دادند؛ یکی از منظر زمانی- مکانی، انسانی، این جهانی، سبب بینی، ظاهر، لوح محو و اثبا، تکلیف و شریعت حکم مستانف بحث می‌کند و دیگری از منظر الهی، فرا زمانی، مسبب بینی، باطن، ام الکتاب، تقدیر و قیامت حکم مفروغ. بنا بر این و با اعمال قاعده تمایز دوگانه مفروغ و مستانف در جمع بین آیات الهی هر دو منظر هم درست است و هر یک نیز در جای خویش قرار دارد در این مقال به منشاء روایی قاعده، ابعاد آن، اهمیت و مبنای هستی شناختی قاعده و مویدات و نمونه هایی از کاربرد آن در قرآن کریم از جمله در قضیه موسی (ع) و خضر پرداخته می‌شود.

کلید واژگان: شهرستانی، مفاتیح الاسرار، تاویل، مفروغ، مستانف.



دوره پنجم
شماره نهم
پائیز و زمستان
۱۴۰۱

۱) استاد تمام گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه شیراز. sd.rahimian@gmail.com



۱. مقدمه

شهرستانی، صاحب ملل و نحل مولف تفسیری است به نام مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار که در آن چند قاعده از جمله قاعده ی مستانف و مفروع، تشخیص خاص، ترتب، تضاد، خلق و امر و... به عنوان مفاتیح و کلیدهایی برای فهم معانی قرآنی مطرح می‌کند. وی مقدماتی دوازده‌گانه بر تفسیرش نگاشته است که برخی از اهمیت خاصی برخوردار است. او در فصل هشتم، تفسیر را از تأویل تمایز می‌دهد؛ بدینسان که حیطة تفسیر مربوط به ظواهر متن مقدس قرآن کریم است و مبنای آن بر دو امر است: یکی این که دلالت لفظ از حیث لغوی بر معنا چگونه است؟ و این که نزد اهل لغت چگونه شیوع پیدا کرده است؟ و دوم این که ما چه قرائن یا مسموعاتی در مورد معانی دیگر الفاظ داشته‌ایم؟ بنابراین لفظ محتمل است که معنای اولیه‌ای داشته باشد اما به حسب قرینه‌ای که به ما می‌رسد معنای ثانویه‌ای پیدا کند؛ یعنی همان قرائنی که در متن پیدا می‌شود و از جهت سمعی لازم می‌گردد که از آن معنای اولیه صرف نظر نموده تغییر دهیم. (شهرستانی، ۱۳۸۶: ۴۶/۱). از دید شهرستانی اهمیت قاعده به حدی است که غفلت از آن مستلزم توهم مناقضه بین آیات قرآن خواهد شد و فرد غفل از آن، نخواهد توانست بین گروههایی از آیات را جمع کند و آنها را با یکدیگر سازش دهد و در نتیجه بسیاری از اسرار قرآن بر او پنهان خواهد ماند. سوالات این تحقیق چنین است: آیا همه ی آیات قرآن از یک منظر نازل شده است؟ چگونه با اعمال قاعده مستانف و مفروع تعارض ظاهری بین گروهی از آیات رفع می‌گردد؟

پیشینه تحقیق گویای این است که قاعده مزبور را ایرانمنش، خاکپور و حیدری نسب به نحو اجمالی و در ضمن مباحثی تاویلی و باطنی در مقاله ای تحت عنوان تأثیر روایات امام صادق بر مبانی تاویلی باطنی شهرستانی مطرح کرده اند (پژوهشنامه تفسیر کلامی، ۱۳۹۳، شماره ۱) که حجم اندکی از مقاله را تشکیل می‌دهد.

این مقاله با بررسی سه قاعده ترتب، تضاد و مستانف و مفروع، تأثیرپذیری شهرستانی را از روایات امام صادق (ع) در هر یک از این سه زوج مطرح می‌سازد و در نهایت نتیجه می‌گیرد که شهرستانی، طبق روایات امام صادق (ع) هر یک از این زوج‌ها را معرفی می‌کند اما این مقاله فاقد تبیین مبانی هستی‌شناختی و تحلیل روایت منشا این دو اصطلاح و دیگر مباحث تفصیلی است.

۲. مفهوم شناسی تاویل

تاویل از ریشه اول است به معنای رجوع به اصل من الاول و هو الرجوع الی الاصل (راغب اصفهانی، ۱۹۷۲: ۲۷) یعنی مرجع و مأخذی که باید با عملیات تاویل به آن دست یابیم. از نظر شهرستانی تفسیر به یک معنا اعم از تاویل است؛ از آن حیث که تاویل هم به نوعی بیان کننده مقصود متن است؛ اما تفسیر در معنایی که مقابل تاویل است ناظر به معنای ظاهر متن است و تاویل ناظر به باطن متن. تفسیر و تاویل بمانند ظاهر و باطن دو امر متقابل اند. شهرستانی می گوید: بعضی نیز اصطلاح تاخیر را در مقابل تاویل نهاده اند و تاویل و تأخیر را مطرح کرده اند. بدین وجه که تاویل رد شیء به اولش است و تأخیر رد شیء به آخرش. یعنی اگر توانستیم معنای نهایی را که در آخر اتفاق می افتد از یک متن و جمله برداشت کنیم تأخیر است اما اگر توانستیم به اصل و مأخذ آن ارجاع بدهیم تاویل است مثلاً اگر وقایعی را به اشراط الساعه و وقایع آخرالزمان ارجاع دادیم این تأخیر است و اگر به ام الكتاب و خزائن اولیه ارجاع دهیم تاویل است؛ باطنی که مصدر و ام معانی تلقی می شود (همان: ۴۸)

۳. چیستی مفروغ و مستانف و منشاء شکل گیری آن از دید شهرستانی

در فصل دهم از مقدمه کتاب، شهرستانی عنوانی را مطرح می کند با عنوان الفصل العاشر: فی حکمی المفروغ و المستانف و طرفی التضاد و الترتب علی قاعدتی الخلق و الامر (همان: ۵۴) به این صورت شش مطلب را مطرح می کند: مفروغ، مستانف، تضاد، ترتب، خلق و امر؛ که در واقع شش کلید فهم قرآن کریم است و برخی نیز مرتبط با یکدیگر محسوب می شود، مطرح می گردد. از دید شهرستانی اگر آیات قرآن را به صورت جمع و جامع نبینیم و هر کدام را به تنهایی در نظر بگیریم؛ قرآن را ناقص خواهیم فهمید. از دیدگاه او اصل قاعده‌ی مفروغ و مستانف از نزاع ابوبکر و عمر در باره قضا و قدر و ناقص بودن قضاوت هر یک از آن دو در این باب ناشی شده است. به روایت شهرستانی روزی این دو نفر درباره قضا و قدر بحث داشتند و سروصداها بلند شد به نحوی که صدای آندو به پیامبر (ص) که در حجره بودند رسید و ایشان بیرون آمدند، در حالی که بخاطر این سر و صدا روی مبارکشان سرخ شده بود و فرمودند: در چه حال هستید؟ گفتند در مورد قدر بحث می کنیم. پیامبر فرمود: چرا به جای این کار درباره فرشته ای صحبت نکردید که خداوند نصفش را از آتش و نصفش را از یخ خلق کرد نه آتش یخ را آب می کند و نه آب آتش را خاموش می کند و تسبیح این ملک این است



که: سبحان من جمع بین النار و الثلج؛ منزه است خدایی که بین آتش و یخ جمع کند (همان: ۵۵-۵۴) خواهیم دید که این امری نمادین است که نحوه حل بحث جبر و اختیار و قضا و قدر را بدست می دهد.

سوال اصلی در نزاع مزبور این بوده است که: آیا ما در امری هستیم که در آغاز آن واقع هستیم و امکان پایان بردن آن را داریم؟ یعنی در ابتدا و مبتدای کار هستیم و تا آخرش دست ماست؟ یا اینکه در امر خاتمه یافته واقع شده ایم؟ و قضا و قدر، کارها و سرنوشت ها را رقم زده و ما نقشی نداریم؟ و به اصطلاح در امر مفروغ عنه واقع شده ایم؟ یعنی در کاری وارد شدیم که فرغ عنه یعنی خدا آن را نوشته و از آن فارغ شده است؟ در روایات تعبیر (الامر انف) به جای مبتدا نیز وارد شده است. انف ریشه مستأنف است و مستأنف یعنی از سرگرفته شده از باب استیناف یعنی دوباره از سر گرفته شده؛ و مفروغ یا مفروغ عنه یعنی پایان یافته .

با صرف نظر از جنبه های سندشناسانه این روایت، به جنبه فقه الحدیثی آن می پردازیم از این رو که در امور اعتقادی مفاد و مطلب حدیث اهمیت دارد و آنچه ملاک است، یقین است نه سند. سوال اصلی این بود که آیا کار، پایان یافته یا در ابتدای آن هستیم؟ پیامبر (ص) فرمود: ما در وضعیتی هستیم که مفروغ عنه خاتمه یافته است. عمر سوال نمود: اگر امر مفروغ عنه و خاتمه یافته است و قضا و قدر تمامیت یافته، پس جایگاه عمل چیست؟ قال علیه السلام: یا عمر اعملوا و کل میسر لما خلق له: عمل کنید و هر کسی به س ی آن چه برای آن خلق شده است سیر داده می شود. شهرستانی این حدیث را تفسیر می کند و دو اصطلاح مزبور یعنی مفروغ و مستأنف را از همین حدیث استخراج می کند. اهمیت بحث نه تنها در باب اختیار انسان و عمل و نمودن بر طبق شرع و اخلاق و وجدان یا خلاف آن است، بلکه در باب دعا کردن که مخ عبادات دانسته شده است نیز می باشد. اگر امر مفروغ عنه باشد دیگر دعا کردن چه جایگاهی و چه تاثیری می تواند داشته باشد؟

به هر روی از آن به بعد اگر چه فِرَق اسلامی لزوماً آن دو لفظ را بکار نبردند، اما در عمل عده ای جبری شدند و عده ای تفویضی. عده ای گفته اند: امر به ما واگذار شد و عده ای گفتند: ما هیچ کاره هستیم و مردم نمی توانند چیزی را که مقدر شده تأخیر بیندازند و نمی توانند چیزی را که به تأخیر افتاده، مقدم کنند و در نهایت، مجبورند تا اینکه در حد تفریط مثل اشاعره به این سمت متمایل شدند که خداوند تکلیف ما لا یطاق کرده

است یعنی درحالی که انسان مجبور است؛ اما مورد امر و نهی نیز واقع شده است. از طرف افراط نیز قوم دیگری مانند معتزله قائل شدند که در ابتدای همه اعمال هستیم که آخر آن اصلاً معلوم نیست و به عهده عبد گذاشته شده و افراد مکلف براساس نفع و ضررشان در مجاری تکلیف عمل می کنند یا عمل نمی کنند و در ضمیرشان ایمان یا کفر را به وجود می آورند؛ تا آن که در نهایت به استقلال و تفویض رسیدند و گفتند: انسان ها مستقل هستند و امر به آنها تفویض شده است و در هیچ فعلشان نیازی به دیگری ندارند و امر به خودشان و انواده شده که چه تصمیمی بگیرند.

شهرستانی می گوید: این دو مسلک جبر و تفویض دو طرف افراط و تفریط است و منبع آن هم، اختلاف آن دو شیخ بود که یکی به سوی جبر رفته و یکی به طرف تفویض و اگر می دانستند که قول صحیح در این مسلک امر بین الامرین است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است که؛ لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین که نه جبر در کار است و نه تفویض، بدان گرایش می یافتند. (شهرستانی، ۱۳۸۶: ۵۴/۱)

۴. تحلیل روایت

چنانکه ذکر شد جمع بین مفروغ و مستأنف به مثال نمادینی که از امر مفروغ عنه از آن رو که تمام کننده است که چیزی را پس از سوختن پیامبر (ص) زده اند، بازمی گردد یعنی مَلَكٌ نَصَفَهُ مِنَ النَّارِ وَ نَصَفَهُ مِنَ الثَّلْجِ؛ فرشته ای که نیمی از آتش است و نیمی از یخ. این مثال در واقع نشان دهنده امر بین الامرین است. بدینسان که به تعبیر شهرستانی النار جانب المفروغ و الثلج جانب المستأنف (همان) آتش نمادی است باقی نمی گذارد و یخ نماد امر مستأنف و کاری که در ابتداست؛ از آن رو که یخ تازه در حال میعان و ذوب شدن است. به عبارت دیگر در هر کاری که وارد می شویم یک جنبه ی مفروغ دارد و یک جنبه ی مستأنف شهرستانی می گوید: وقتی که به قرآن و کلام معصوم می نگریم باید مدنظر داشته باشیم که از چه منظری سخن گفته شده است؟ از منظر الهی و فرازمانی که از این دید همه چیز تمام شده است و امر مفروغ عنه است، یا از منظر انسانی و زمانمند که تازه در آغاز راه هستیم؟ این که پیامبر (ص) در پاسخ سؤال عمر که گفت: امر مستأنف است یا مفروغ؟ فرمود: امر مفروغ است. این پاسخ از منظر الهی است اما وقتی در پاسخ این که: عمل کنیم یا نه؟ فرمود: اعملوا... از منظر انسانی و مستأنف است. از منظر بشری ما باید در زمان عمل کنیم چون تحت حکم زمان هستیم پس هنوز کار ما چه از سنخ عبادات باشد و چه از جنایات، هنوز شروع نشده است. پس هر کاری می خواهید انجام دهید



اعملوا کل میسر لما خلق له؛ عمل کنید. اما بعد فرمود: هر کس به سوی آنچه برای آن آفریده شده پیش می‌رود؛ یعنی در نهایت برای خدا و اهل الله مشخص است که به کجا خواهد رسید.

بنابراین در همین جمله: اعملوا کل میسر لما خلق له، خود پیامبر (ص) به دو حکم فتوا داده‌اند (همان: ۵۵) چون اعملوا اشاره به حکم مستانف دارد که: در ابتدای کار هستیم و کار انجام دهید و این که کل میسر لما خلق الله اشاره به حکم مفروغ دارد یعنی از دید الهی نگاه کنید هر کسی بر طینت خود می‌تند و می‌رسد به همان جا که مقدر است برسد و السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه (الصدوق، ۱۳۵۷: ۳۵۷ و مجلسی، ۱۴۰۳: ۵/۹) این که گفته شده: السعید سعید فی بطن امه؛ از دید الهی و منظر خداوند چنین است که اگر بخواهیم این را به دید خودمان و منظر انسانی تعمیم دهیم، دچار جبر و انحراف می‌شویم. بنابراین دو منظر مزبور را نباید باهم خلط نمود؛ منظر حکم مفروغ از منظر الهی است که برخی از آیات از همین جهت حکایت دارد و منظر حکم مستانف از جهت حکم انسانی است که بسیاری از آیات قرآن در راستای دید مخاطبان، از این منظر آمده است. شهرستانی می‌گوید: بسیار اهمیت دارد که در قرآن تشخیص دهیم کدام آیات از حیث مستانف مطرح شده است و کدام آیات از حیث مفروغ بیان شده است؟

۵. مبنای قاعده مفروغ و مستانف

شهرستانی مبنای فلسفی قاعده را تمایز هستی شناختی بین درجات وجود یعنی امر مجرد و مادی می‌داند. در مجردات، زمان و تدریج معنا ندارد و برای مجرد محض خصوصاً حق متعال که مطلق است و نامحدود و علم و قدرت و اوصافش نیز مطلق و نامتناهی، همه ی طومار زمان، همچون نقطه‌ای بیش نیست. او می‌گوید: وقتی به موجودات بنگری، درمی‌یابی که دو گونه هستند: ۱- موجودات عالم امر مثل فرشتگان و ملائکه و عقول که مربوط به عالم فرازمان و فرامکانی هستند و بالفعل حاصل هستند و هیچ امر بالقوه در آن‌ها نیست که به فعلیت برسد؛ در نتیجه تدریج در آنها راه ندارد و یک حکم دارند. ۲- موجودات عالم خلق که جهت قوه و استعداد دارند و تدریجاً متوجه به کمال هستند. در بند زمان و مکان هستند و حکم دیگری دارند. (شهرستانی، ۱۳۸۶: ۵۵/۱).

او همچنین معتقد است در موجوداتی که ذیل عالم امر هستند نیز دو قسم می توان یافت:

الف: کلمات تامه که کامل ترین مرحله شان را پشت سر گذاشته اند کما قال الله تعالی: و تمت کلمه ربک صدقاً و عدلاً لا مبدل لکلماته (انعام/۱۱۵) وقتی که از این جهت امر الهی را ملاحظه می کنیم دیگر امر الهی از این جهت تمام شده و تبدیلی در آن نیست و این حالت مفروغ است.

ب: برخی از مجردات که تکویناً به سوی کمال سیر می کنند مثل نفس انسانی که سیر این موجودات هنوز تمام نشده است.

در مقام جمع بندی باید گفت که موجودات مربوط به سنخ دوم یعنی مجردات محض و در راس آنها حق متعال مشمول حکم مفروغ اند و موجودات سنخ اول و سوم یعنی امور مادی یا مجردات ناقص، مشمول احکام مستانف. (همان) بعنوان مثال احادیثی مانند این حدیث که: جری القلم بما هو کائن، قلم جریان پیدا کرده است به چیزی که اتفاق می افتد؛ یعنی هر چه که پیش می آید، قبلاً قلم آن را نوشته است، ناظر به حکم مفروغ است نه مستانف. همچنین این خبر که: فرغ ربکم من الخلق و الرزق و الاجل (سیوطی، ۱۹۹۰: ۳۶۲/۲)؛ خداوند از سه چیز فارغ شده است: خلق موجودات و هر استعدادی که در هر مخلوق است، رزقی که به تدریج نصیب آنها می شود و اجلی که در نهایت به آن می رسند. حکم مفروغ از منظر الهی است و پروردگار از این ها فارغ شده اما برای انسان که هنوز خلق نشده یا به تمام رزق خود یا اجل خویش واصل نشده است امری است مستانف. از توابع این تمایز هستی شناختی بین دو قسم عالم می توان به این اشاره کرد که: یکی مظهر دیگری است و آن یک مصدر، یکی زمانمند است و دیگری فرا زمانی. یکی ناظر به اسباب و علل ناقصه است و دیگری ناظر به مسبب الاسباب و علت تامه. یکی مربوط به لوح محو و اثبات است و دیگری مربوط به لوح محفوظ (شهرستانی، ۱۳۸۶: ۵۵ و همو، ۱۳۶۱: ۲۷ و ۳۳) و ... که در ادامه ارتباط هر یک از ویژگی های ذکر شده با بحث حاضر، وضوح می یابد.

در ادامه برای تبیین بیشتر مطلب نمونه هایی از اعمال قاعده از آثار تفسیری شهرستانی نقل می شود.

۶. مویدات و نمونه های قاعده مفروغ و مستانف

از دید شهرستانی با توجه به این قاعده و اعمال آن در تاویل می توان سازگاری آیات الهی



را دریافت و توهم تناقض مزعوم در نزد برخی کوتاه بینان را رفع و دفع نمود. او خود نمونه‌هایی را در توضیح می‌آورد و در جای جای تفسیرش نیز به اینگونه موارد اشاره می‌کند در این مقال از آنجا که نمونه چهارم یعنی قضیه-ی موسی و خضر از مهم‌ترین موارد کاربرد این قاعده است چنان که در تنها اثر فارسی بازمانده از شهرستانی نیز همین موضوع مورد تحلیل قرار گرفته است با تفصیل بیشتری مطرح می‌شود:

۶-۱. انذار و عدم انذار

اینکه خداوند در جایی می‌فرماید: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (بقره/۶) حکم مفروغ است و از منظر الهی اما آن جا که می‌گوید: فَقَوْلَاهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (طه/۴۴)؛ حکم مستانف است و در فضای انسانی؛ چون لیت و لعلّ برای خداوند مطرح نیست، اما با این حال به موسی و هارون می‌گوید: با نرمی سخن بگوئید، چه بسا فرعون تذکر و هدایت یابد. همین در کار آوردن احتمال و این که شاید سخن شما تاثیر نماید، اشاره به منظر مستانف است. بر این اساس، نباید حکمی را که از منظر علم مطلق الهی صادر می‌شود با منظر انسانی، انسانی که مکلف به ابلاغ و تبلیغ و دعوت است، خلط کرد. وظیفه انسان ابلاغ است اما اینکه بسیاری از مخاطبان هدایت نمیشوند و این حکم در علم ازلی الهی بر آنان رفته است و ضلالت، حکم مفروغ آن‌هاست، به تکلیف مکلفان ربطی ندارد.

۶-۲. دعوت به ایمان و عدم لزوم آن

همچنین آیات یأس از ایمان کفار به جهت طبع نهادن بر دل‌ها یا قفل بودن قلب آنها و... که می‌فرماید: ختم الله علی قلوبهم (بقره/۷) یا طبع علی قلوبهم (توبه/۹۳)، نیز امر علی قلوب افعالها (محمد/۲۴) از احکام مفروغ عنه و از منظر الهی ست. اما آیات دال بر تکلیف نمودن مکلف بر افعال و نهادن احکامی بر آنها که ملازم توجه خطاب به فرد مختار برای انجام خیر یا شر می‌باشد و این که بشر مختار را به فعل خیر و یا به قول صدق و اعتقاد حق توجه می‌دهند و این که بر افعال خیر وعده پاداش و بر افعال شرکیفر و وعید داده می‌شود، مبتنی بر جنبه مستانف و منظر انسانی است. اگر قرار بود این انذار اثری نداشته باشد مثل عدم انذار باشد یا قرار باشد که تکلیف اثری در تشویق به خیر یا پرهیز از شر نداشته باشد یا تغییری را در مقام مکلف ایجاد نکند پس ابلاغ آن بیهوده و بلاوجه می‌گردد.

۳-۶. علم پس از امتحان و آزمایش و علم مطلق خدا

همچنین آیاتی که امتحان و آزمایش بشر را در طی وقایع زندگانی اش مطرح می کنند تا این که خدا مصلح را از مفسد و کامیاب را از ناکام بشناسد، با آیاتی که بر علم مطلق الهی دلالت دارند، باید از همین دو منظر نگریست؛ آیاتی که دلالت بر این دارند که بشر در معرض امتحان است و در معرض افتنان و فتنه هاست تا خداوند مجاهد و صابر را از غیر ایشان بازشناسد و نظیر آنها همگی اولاً بر اختیار و تأثیر بخشی آزمایش ها دلالت دارد ثانیاً بر اینکه قرار است بشر سرنوشت خود را رقم زند. که این منظر انسانی و زمانمند؛ از حیث علم فعلی خداوند است که به تبع فعل زمانمند زمانی می گردد. چنان که می فرماید: لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین (محمد/۳۷) یا لنعلم ای الحزبین احصی لما لبثوا امدا (کهف/۱۲) لنعلم من یتبع الرسول (بقره/۱۴۳) علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم (بقره/۱۸۷)

این در مقابل آیاتی است که بر علم مطلق خداوند به سرنوشت بشر دلالت می کند مانند: و هو بکل شی علم (بقره/۲۹ و ۲۳۱ و ۲۸۲ و...) وان الله قد احاط بکل شی علما (طلاق/۱۲)... لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم (انفال/۲۳).

۴-۶. تفاوت مواضع موسی و خضر

یکی از نمونه هایی که هم در تفسیر مفاتیح الاسرار و هم در تتمه ترجمه ملل و نحل شهرستانی تحت عنوان مجلس مکتوب شهرستانی منعقد در خوارزم مطرح شده است؛ مثال موسی و خضر است که مواضع متفاوت یا متضاد آن دو نبی و ولی الهی را در ضمن مناظره ای که می تواند زبان حال این دو نبی و ولی الهی باشد، آورده است؛ نمونه ای که می تواند نمونه ای مهم از کاربرد قاعده مفروغ و مستانف در فهم آیات الهی باشد.

شهرستانی در ابتدای این خطابه، ضمن توضیح عوامل خلق و امر و وجوه تفاوت آن دو، همچنین ارجاع دو خصوصیت خلق و تسویه به اولی و دو ویژگی تقدیر و هدایت به دومی، از باب نمونه گوید:

موسی علیه السلام تا در کنار فرعون بود در جهت خلقی غذای پادشاهی می یافت، فربه می شد او را گفتند: اگر در جهت امری علم شعیب می خواهی قدم در راه نه،...ده سال مزدوری کنی تا ده مساله علمی بیاموزی. اگر علم خضر علیه السلام می خواهی یک سال در طلب گرد عالم می گرد! (شهرستانی، ۱۳۶۱: ۲۷/۲) سخن شهرستانی چنین است:



خضر گفت: چون متابعت من خواهی کرد در هیچ کار که کنم هیچ سؤالی مکن تا من خود سر آن با تو بگویم... درسه حال سه کار بکرد یکی شکستن کشتی مسکینان دریا بی سببی و دیگر کشتن کودک نابالغ بی جرمی، سه دیگر عمارت دیوار کهنه بی مزدی. موسی می گوید: شکستن کشتی بی سببی تصرف است در مال غیری بی استحقاق و آن به شریعت نشاید. کشتن کودک نابالغ بی جرمی تصرفی است در خون کسی بی قصاصی و این در شریعت هم نشاید. عمارت دیوار شکست بی مزدی تصرف در نفس خویش به بیهوده کاری و این نیز در شریعت نشاید. خضر می گوید: چون غاصبی می آمد تا کشتی غصب کند من عیبناک کردم کشتی را تا غاصب درگذرد و در شریعت تو رواست کلی نگاهداری با فساد جزئی، برای اینکه کل نگه داری جزء را فاسد کنی؛ چنان که از جهت علت آکله دست ببری تا کل تن بماند. این است جواب کشتی شکستن اما دیگر حادثه چون کودک بالغ شود کفر بیارد و کفر او به پدر و مادر مؤمنش سرایت می کند؛ کودک کشتن رواست تا اصل به اهلاک فرع نگاه داشت بشود؛ چون شاخی که خشک شود ببرند تا درخت شاخی دیگر برکند و این در عقل و شرع رواست. اما سه دیگر صلاح و سود غیری بر رنج خویش اختیار کردن از مکارم اخلاق است که آن دیوار نشان گنجی بود از جهت دو یتیم که اگر بیفتادی نشان برفتی و گنج ضایع ماندی و دو یتیم مرحوم و ایشان را پدری نیک مرد. موسی علیه السلام گوید: اولین درمان کسی بی دستوری او تصرف کردن است در حال از جهت غاصبی که خواهد آمد در ثانی الحال تو باری در این حال غاصبی بل ظالم. و آن ظالم باشد که آید و باشد که نیاید. (یعنی شاید آن غاصب نمی توانست غصب کند و کشتی به سلامت می گذشت). و دومین در نفس کسی بی جرمی تصرف کردن و کشتن آن پسر در حال از جهت کفری که در آینده خواهد آورد در ثانی الحال، تو باری در این حال قاتل و ظالمی و آن کفر بود که باشد و بود که نباشد. (یعنی شاید پسر در آینده کافر نشود). و سومین در نفس خویش تصرف کردن به رنجانیدن و بر سر ماندگی (کار بیهوده کردن)؛ و آن دیوار باشد که بیفتد و باشد که نیفتد. (یعنی شاید اصلاً آن دیوار فرونریزد و تو اگر مزدی می ستاندی اولی بود همان: ۲۸/۲-۲۹).

سپس در مقام جمع بندی می گوید شیوه خضر و موسی به تبع علم ایشان و منظر الهی یا انسانی که می نگرستند پنج تفاوت عمده با یکدیگر داشت؛ بدین ترتیب:

۱-۴-۶. بر مدار احتمال بودن احکام شریعت

اول این که مدار احکام شریعت بر احتمالی است که در آینده مطرح می باشد نه بر قطعیت آینده اما مدار احکام طریقت (یا به تعبیر شهرستانی احکام قیامت بریقین و قطعیت).

خضر گوید: بوک و بوک تو راست موسی ای که در عالم بوک و مگری و در عالم شک و شبهت و من خضر در عالم یقین هستم که ذلک الکتاب لاریب فیه. هر چه ترا شک است مرا یقین است.

یعنی تو در عالم کتاب محو و اثباتی من در عالم ام الکتاب هرچه تو را شک است مرا یقین است (همان: ۳۰) یعنی تو می گویی شاید بشود و شاید نشود ولی خضر یقین داشته به شق نفی یا شق اثبات. هرچه تو را ممکن است مرا واجب است. تو می گویی: بوک غاصب نیاید و اگر آید این کشتی نبرد. یعنی تو می گویی شاید غاصب نمی آمد و کشتی را نمی برد. بوک این کودک بالغ شود کفر نیورد و اگر آرد به پدر و مادر تعدی نکند شاید که این کودک بالغ شود و کفر نیورد و اگر آرد به پدر و مادرش ظلم نکند بوک که دیوار نیفتد و اگر افتد دیگر عمارت نو کند شاید دیوار خراب نشود و اگر شود دیگری آن را تعمیر کند. و من به یقین می بینم غاصب بیاید... که آن کودک کفر آورد و یقین می دانم که آن دیوار فرو بریزد. (همان) پس حکم خضر بنا بر یقین است و حکم موسی بنا بر شک و این فرعی از فروع قاعده ی مستأنف و مفروغ است.

۲-۴-۶. زمانمندی احکام شریعت

محصل کلام خضر در این بخش آن است که من در عالم امر، فراتر از زمان و مکان آینده را در حال می دانم بلکه حال و مستقبل برای من تفاوتی ندارد. من به علم الهی حکم مفروغ را می دانم و بر آن اساس بر وفق طریقت خود عمل کردم و تو بنا بر حکم مستأنف آنچه را که در ابتدای راه است می دانی و بر اساس آن به حکم زمانمند شریعت خود عمل می کنی. البته خضر به موسی نمی گوید: تو هم مثل من عمل کن.

موسی (ع) می گوید: این احکام که تو می کنی احکام مستقبل است و من آن حکم کنم که حال است (همان) خضر به موسی نگفت تو باید طبق وظیفه من عمل کنی و من بر طبق وظیفه تو. گفت تو صبر نداری چون طبق احکام حال عمل می کنی و من طبق احکام مستقبل و حادثه امروزی را حکم امروز باید کرد و این منطبق موسی علیه السلام است و فردا حکم فردا. چون کودک به بلوغ نرسیده و کفر نورزیده حکم کفر چون کنیم.



خضر گفت: دید امروز و فردا دید زمانی است و تو مرد زمان هستی و شریعت مبتنی بر حکم زمان است؛ من مرد زمان نیستم، مراد دید امروز و فردا هم یکی است، هر چه بخواهد بود مرا ببوده است؛ حکم من فوق زمان است یعنی بحث دید الهی و منظر الهی. خضر می خواهد بگوید فرض کن من بر حسب تقدیر الهی، یک صاعقه بر سر این کودک از سمت خدا باشم. حال من نمی کشتم یک صاعقه دیگر چنین می کرد. من غلام و آلت فرمان او؛ خضر می گوید: هذا فراق بینی و بینک سأنبتک بتأویل مالم تستطع علیه صبراً (کهف / ۸۲).

۶-۴-۳. سبب محوری احکام شریعت

در بحث پیشین خضر گفت: حکم من فوق زمان است؛ اما موسی (ع) می گوید: چنین است و لکن اسباب کارها از پیش بیاید تا احکام بر اسباب کنی، سبب در وجود نیامده حکم چون کنی هنوز کفر نیاورده حکم کفر چون کنی. خضر گوید: در عالم اسباب، اسباب مقدم دارند بر احکام. حکم عالم شریعت عالم اسباب است که سبب مقدم بر احکام است اما در عالم بی سببی حکم بی سبب رانند و به فرمان رانند (شهرستانی، ۱۳۶۱: ۳۱/۲)؛ چنان که به یکبار و ناگهانی خداوند زلزله ای را می فرستد و یک قوم را به سبب معصیت نیمی از ایشان، همگی را نابود کند و ظلم هم نیست چون در جانب خدا کسی حقی بر او ندارد. حکم به علم رانند و حکم به مشیت رانند؛ فهی بمشیتک دون قولک مومرهم و بارادتک دون وحیک منزجره (صحیفه سجاده، ۱۴۲۳: دعای هفتم / ۴۴)، آن جا عالم مشیت است. آن چه معلوم است محکوم است و آن چه مراد است محتوم است (شهرستانی، ۱۳۶۱: ۳۱/۲)

شهرستانی بدینسان مناظره را بحسب زبان حال موسی و خضر ادامه داده است: موسی گوید: پس تکلیف در چیست؟ فرستادن پیامبران علیه السلام چرا، اوامر و نواهی برکجا؟

... تو بی سببی مال درویشان تلف کنی، بی موجبی خون ناحق ریختی، بی مزد کار کسان کنی و گویی حکم به علم کنم و به حکم اراده و مشیت کند و "أردت أن یبدلهم" و "أراد ربک ان.." مرا تکلیف کجا ماند؟ و حکم شریعت چون بشود؟ و مکن بر کجا گویند؟ حاصل آن که لوح محو و اثبات بر محور اسباب و علل قریبه و علل ناقصه ی قابل تکمیل است و ام الکتاب بر اساس علت تامه قطعی شده.

۴-۴-۶. ظاهر گرایی حکم شریعت و باطن محور بودن حکم قیامت

سپس از زبان خضر می گوید: چنان که دو حکم است و دو حاکم هست دو قاضی هست: یکی قاضی که به دو مرد گواه و سوگند کار کند و یکی قاضی که به علم خود و مشیت کار کند، یکی قاضی شریعت و دیگری قاضی قیامت. حکم قاضی شریعت، عدل در شریعت است) و حکم قاضی قیامت عدل در قیامت) (همان)

چنان که زبان حال بنده به خداوند آن است که عدل فینا قضاؤءک. در روز قیامت هر قضاوتی با ما کنی عدل است. بهر روی عدل شریعت، گواه و سوگند است اگر گواه بیاید عدل شریعت علیه آن عمل می کند اگر گواه نبود حتی اگر قاضی خواب دیده و از طریق خواب یقین کند که فردی دزدی کرده نمی تواند فرد را محکوم کند و نمی تواند بدون گواه و سوگند حکم به دزدی کند؛ هر چند خود یقین داشته باشد. اما عدل قیامت، غیر از عدل شریعت است؛ عدل قیامت این است که هر کسی که عمل سویی انجام داده کیفر و هر کسی که عمل نیکی انجام داده پاداش. اما آیا در این جهان می توانیم توقع چنین چیزی داشته باشیم و بر آن اساس عمل کنیم؟ خیر. در این جهان نمی توانیم هر کسی که عمل سوئی انجام داد را کیفر بدهیم چون بسیاری افراد کار سوء انجام داده اند اما گواهی بر آن نیست تا قاضی بتواند آن را کیفر بدهد. قاضی شریعت بر اساس ظواهر عمل می کند و قاضی قیامت بر اساس باطن. بر این اساس از منظر قاطبه و اکثریت عرفا همه اعم از عامی و عارف همگی مردم تا زمان وقوع قیامت کبری هنوز در مرحله شریعت هستند.

۴-۴-۶-۱. حکم مستانف و مفروغ در قضیه موسی و خضر

محصل پاسخ خضر این است که ای موسی تو را آن جا غلط افتاده است زیرا تو یک حکم داشته ای اما خدای تعالی را در مجاری احکام دو حکم است؛ یکی مفروغ و یکی مستانف یکی که پایان یافته و) پرداخته (که مفروغ است و) یکی (آنچه پایان نیافته و) می پردازد (که مستانف است)؛ یکی تقدیر رفته و یکی تکلیف می رود یکی (مصدق) و تمت کلمت ربک صدقاً و عدلاً لا مبدل لکلماته“ است (که کلمه ی خداوند بر این فرد رفته است و می خواهد در این زمان جانش بستاند حتی اگر خضر این کودک را نمی برد چه بسا صاعقه می آمد و کودک را می کشت. عمرش این جا تمام است (و مصداق اجل مسمی) و دیگری مصداق ”جعل کلمة الذین کفروا السفلی و کلمة الله هی العلیا“ که در زمان محقق خواهد گشت (مصداق اجل معلق و مشروط که با تدابیری قابل تقدم و تاخیر یا



افزون و کاست است). یکی مصداق "ما یبدل القول لدی" و دیگری مصداق "اذا بدلنا آیه مکان آیه". آن که "ما یبدل القول لدی" (شهرستانی، ۱۳۶۱: ۳۲/۲) جمله اخیر اشاره به حکم مفروغ عنه است. اما این که آیه ای را برمی داریم و بعد آن آیه دیگر می آوریم و نسخ است، حکم مستانف است. در گذر زمان نسخ معنی دارد اما از منظر الهی خداوند که از ازل می دانست حکم نهایی کدام است، دیگر نسخ معنی ندارد بلکه او به جهتی حکم نهایی را اول نفرستاد که به تدریج مخاطبان آموخته بشوند؛ مثلاً اول مسکرات را در نماز و بعد به طور کلی حرام نمود.

۶-۴-۵. تقدیر محوری و تکلیف مداری

در ادامه این مناظره به زبان حال، شهرستانی آورده است: موسی می گوید چون حال چنین است پس فایده تکلیف چیست؟ ... خضر گوید تکلیف مظهر تقدیر است و تقدیر مصدر تکلیف. پس فایده بادید (پدید) آمد، مفروغ در مستانف پدیدار آمد و مستانف از مفروغ پدیدار آمد... من حاکم مفروغ هستم و تو حاکم مستانف. من مرد تأویلیم و تو مرد تنزیل. من بر باطن حکم کنم و تو بر ظاهر و هر دو حکم به هم حق؛ ... نه از حکم من عجز لازم آید و نه از حکم تو ظلم. ما یبدل القول لدی تا بدانی که عجز نیست و ما أنا بظلام للعبید تا بدانی که ظلم نیست. (شهرستانی، ۱۳۶۱: ۳۳/۲)

در این عبارت پس از اشاره به درهم تنیده بودن بحث مستانف و مفروغ و این که یکی مظهر دیگری است و دیگری مصدر آن یک؛ و امکان جمع بین ظاهر و باطن و درست و بجا بودن هر دو؛ بحث، در نهایت به تقابل تاویل با تنزیل و باطن با ظاهر ختم می گردد تا دیگر بار بر این تاکید شود که توجه به قاعده مفروغ و مستانف از کلیدهای گنج قرآن کریم و دریافت سازگاری جمعی آیاتی است که به ظاهر ناسازوار تلقی شده اند.

نتیجه

از دیدگاه شهرستانی؛ آنگاه می توان بسیاری از آیات به ظاهر متعارض قرآنی هر دو را درک کرد که متوجه باشیم یکی از منظر زمانی - مکانی، انسانی، اینجهانی، سبب بینی، ظاهر، لوح محو و اثبات، تکلیف و شریعت (حکم مستانف) بحث میکند و دیگری از منظر الهی، فرا زمانی، مسبب بینی، باطن، ام الکتاب، تقدیر و قیامت (حکم مفروغ). و هر دو منظر هم درست است هر یک در جای خویش.

نه آن که یکی درست باشد و دیگری نادرست. این وضعیت در بسیاری موارد دیگر

از آیات الهی نیز جاری است و با دانستن موارد مفروغ منظر الهی به موضوع) از موارد مستانف (منظر انسانی می توان به دریافت جمعی و سازگار آیات مزبور نائل گردید. در این مقال علاوه بر تبیین مبانی هستی شناختی و تحلیل و بررسی روایت منشا این قاعده همچنین اعمال این قاعده را در نمونه های چهارگانه خصوصا در تمایز احکام موسی و خضر بررسی و تحلیل شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



فهرست منابع

- قرآن کریم
- صحیفه سجادیه (ادعیه الامام علی بن الحسین بن علی علیهم السلام) (۱۴۲۳، قم: لجنه البحوث و الدراسات، المجمع العالمی لاهل البیت علیهم السلام.
- ۱- ایچی، عبدالرحمن (بی تا) *المواقف فی علم الکلام*، بیروت: عالم الکتب.
- ۲- بدوی، عبدالرحمن (۱۹۷۱) *مذاهب الاسلامیین*، بیروت: دارالعلم للملایین.
- ۳- ترمذی، محمد بن عیسی (۱۹۹۹)، *سنن الترمذی*، قاهره: دارالحديث.
- ۴- حویزی، عبد علی بن جمعه (بی تا)، *تفسیر نور الثقلین*، قم: مطبعه الحکمه.
- ۵- خالقداد هاشمی، مصطفی (۱۳۶۱) *توضیح الملل*، تصحیح سید جلال تهرانی، تهران: انتشارات شرکت افست.
- ۶- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (۱۹۷۲)، *مفردات الفاظ القرآن الکریم*، تصحیح ندیم مرعشلی، بیروت: دارالفکر.
- ۷- سبحانی، جعفر (۱۴۱۱)، *بحوث فی الملل والنحل*، قم: لجنه اداره الحوزه العلمیه .
- ۸- سیوطی، عبدالرحمن (۱۹۹۰)، *الجامع الصغیر فی احادیث البشر النظیر*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۹- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۸۶)، *مفاتیح الاسرار و مصابیح الانوار*، تصحیح محمد علی آذر شب، تهران: نشر میراث مکتوب .
- ۱۰- ----- (۱۳۶۱)، *مجلس مکتوب منعقد در خوارزم*، مندرج در توضیح الملل. تهران: شرکت افست .
- ۱۱- ----- (۱۹۴۸) *الملل والنحل*، تصحیح احمد فهمی محمد، بیروت: دارالسرور.
- ۱۲- صدوق، محمد بن علی بن الحسین بابویه (۱۳۵۷هـ)، *التوحید*، تصحیح حسینی تهرانی، قم: جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه.
- ۱۳- طبری، محمد بن جریر (۱۹۷۰)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالمعرفه.
- ۱۴- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)، *بحار الانوار*، به کوشش جمعی از محققان، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ۱۵- همدانی، عبد الجبار (۲۰۰۱)، *شرح الاصول الخمسه*، تصحیح سمیر مصطفی الباب، بیروت: در احیاء التراث العربی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

References

- Holy Quran
- Sahifah Sajjadiyyah (Prayers of Imam Ali bin Al-Hussein bin Ali, peace be upon them), 1423, Qom, Lajna al-Baqah and al-Satidhi, Al-Majma Alami, Lahl al-Bayt, peace be upon them.
- 1- Al-Iji, Abdurrahman, Mawaez fi al-kalam, Beirut, Alam al-Katib.
- 2- Al-Tirmidhi, Muhammad bin Isa, Sunan al-Tirmidhi, 1999, Cairo, Dar al-Hadith.
- 3- Badawi, Abd al-Rahman, Doctrine of Islam, 1971, Beirut, Dar al-Alam Lil al-Mala-yin.
- 4- Al-Huwaizi, Abd Ali bin Juma, Tafsir Noor al-Thaqlain, Beita, Qom, Matabah al-Hikma.
- 5- Khaliqdad Hashemi, Mustafa (1361) Tuwdhih Al-Milal, edited by Seyyed Jalal Teh-rani, Tehran: Offset Company Publications.
- 6- Al-Raghib Al-Isfahani, Abul-Qasim Hossein bin Muhammad, Al-Mufardat al-Kal-mat al-Qur'an, edited by Nadim Maracheli, 1971 edition, Beirut, Dar al-Fikr.
- 7- Sobhani, Ja'far, Paquhu fi al-millam wa al-nahl, 1411, Qom, Lajnah of Al-Hawza Al-Alamiya Department.
- 8- Siyuti, Abd al-Rahman, Al-Jaami al-Saghir fi Hadith al-Bashr al-Nazir, 1990, Beirut, Dar al-Kitab al-Alamiya.
- 9- Shahrastani, Mohammad bin Abdul Karim, Mufatih al-Asrar and Masabih al-An-war, edited by Mohammad Ali Azar Shab, 1386, Tehran, written heritage publication.
- 10- ----- Written assembly held in Khorezm, Mandj in explaining the international. Tehran, Offset company.
- 11- ----- Al-Malla and Al-Nahl, Edited by Ahmad Fahmi Mohammad, 1948, Beirut, Dar al-Soror.
- 12- Al-Sadooq, Muhammad bin Ali bin Al-Husain Babouye, Al-Tawheed, edited by Hosseini Tehrani, 1357. Qom, Jama'ah al-Madrasin fi Al-Hawza Al-Alamiya.
- 13- Tabari, Muhammad bin Jarir, Jame al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an, 1970, Beirut, Dar al-Marafa.
- 14- Majlesi, Mohammad Baqir, Bihar al-Anwar, by the efforts of a group of researchers, 1403 A.H. Beirut, Darahiya al-Tarath al-Arabi.
- 15- Hamdani, Abd al-Jabbar, Sharh al-Asul al-Khamsa, corrected by Samir Mustafa al-Bab, 2001, Beirut, in the revitalization of the Arab heritage.

